

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد

غلامرضا صمدیانی¹

چکیده

ناصر خسرو، حکیم و شاعر بزرگ قرن پنجم هجری، خرد و مشتقات آن را در چهار صد بیت و عقل و ترکیباتش را در حدود دویست بار در دیوان ده هزار بیتی‌اش به کار برده است. هر چند عده‌ای خرد را در اشعار او دارای بار ارزشی می‌دانند و عقل را با بار فلسفی و دینی مطرح می‌کنند؛ به نظر نگارنده، این تفاوت در کلّ دیوان، آن قدرها محسوس و ظاهر نیست که بشود به چنین قضاوتی دست یازید. در این پژوهش از روش توصیفی با جستجوی کتابخانه‌ای در آثار ناصر خسرو بخصوص دیوان اشعارش، استفاده کرده‌ام تا واژه‌هایی همچون خردمند، عاقل، صاحب خرد، پرخرد، مشتقات و هم خانواده‌های آنها را بیابم و با توجه به ویژگی‌های مشترک، دسته بندی نمایم.

نگارنده علاوه بر آوردن و ذکر این ابیات در مواردی که شاعران معاصر، پیش یا بعد از ناصر خسرو در این موضوع، داد سخن داده اند؛ نمونه هایی از اشعار آنها را نیز بیان کرده ام.

در بیش از پنجاه و پنج بیت، صاحبان عقل و خرد، منادای ناصر خسرو قرار می‌گیرند تا حرف‌های مگوش را بر آنها عرضه بدارد و سفره‌ی پند و وعظش را برای آنها، پهن کند.

او در این ابیات از ارتباط خردمند با دنیا، پذیرش سخن پیران و عمل به آن، میانه‌ی او با خدا و قرآن و دین، دوری وی از خطا و نادان و خواسته‌های نفس که سرانجامش کسب عزت و جاودانگی است؛ سخن می‌گوید.

¹ عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بجنورد

الف- نگاهی مختصر به زندگی ناصر خسرو: حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی، مکنی به ابومعین و ملقب و متخلص به حجّت در ماه ذی‌القعدة سال 394 هجری مطابق با تیر یا مرداد سال 328 هجری شمسی در قبادیان از توابع بلخ، پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

او در اشعارش همه جا از بلخ به عنوان وطن، شهر، خانه و مسکن خویش سخن می‌راند و آن را به صفاتی چون بهشت، توصیف می‌نماید و به هجرت، هزیمت و اخراج شدنش از شهر بلخ، اشارت‌ها دارد و نیز در سفرنامه‌ی خود با آن که مبدأ حرکتش «مرو» بود و از آن شهر به راه افتاده بود؛ همه جا در طول راه، مسافت‌ها را از بلخ تا هر نقطه که می‌رسید؛ حساب می‌کرد و به احتمال زیاد بعد از بازگشت از سفر حج و مصر هم تا هنگام متواری شدن و فرار، در بلخ اقامت داشته است.

عنوان حکیم برای او در کتب و اشعارش خیلی ذکر می‌شود که به دلیل آشنایی وی به فلسفه‌ی ارسطو، افلاطون، فارابی و ابن سینا و مطالعه‌ی تألیفات حکمای قدیم یونان بوده است.

او در خانواده‌ی محتشمی که به امور دولتی و شغل دیوانی می‌پرداختند؛ متولد شده و از اشعارش معلوم می‌شود که در جوانی در دربار سلاطین و امرا راه داشته و قبل از بیست و شش سالگی در مجلس سلطان محمود غزنوی، حاضر می‌شده است.

او لقب ادیب و عنوان دبیر فاضل داشت. پیش وزرا محتشم بود و با پادشاهان وقت، هم مجلس و همنشین شده و شاه، وی را خواجه‌ی خطیر خطاب می‌کرده است.

ناصر خسرو از ابتدای جوانی در تحصیل علوم، فنون، السنه و ادبیات، رنج فراوانی برد. قرآن را حفظ داشت و تقریباً در تمام علوم متداول عقلی و نقلی آن زمان بخصوص علوم یونانی از ارثماتیقی و مجسطی بطلمیوس، هندسه‌ی اقلیدس، طب و موسیقی و

پژوهشنامه تربیتی

بالاخص علم حساب، نجوم، فلسفه و همچنین در علم کلام و حکمت متألهین، تبخّر پیدا کرده بود به طوری که در دیوان، سفرنامه و سایر کتب خود به کزّات به احاطه اش بر این علوم و مقام فضل و دانش خویش اشاره می‌کند.

وی علم حساب، جبر، مقابله و هندسه را در مصر تدریس می‌کرده است. در غیّذاب که بندر سودان در ساحل دریای سرخ می‌باشد؛ چند ماه خطیب شهر شد.

در آثار فراوانش از شاعرانی چون بحتری، جریر، نابغه و حسان نام می‌برد که تبخّرش را به ادبیّات عرب و عربی نشان می‌دهد چه او علاوه بر تصنیفات فارسی، اشعار عربی و حتّی دیوان عربی هم داشته است.

او پس از سر خوردن از ملازمت دربار و مدیحه گویی، چند سال از عمر را در میان اهل طیلسان و عمّامه و ردا گذراند. چندی در جستجوی کیمیا بود. مدّتی در حال بحث و فحص و استدلال و حقیقت جویی، به سر می‌برد و همین بحث و تحقیق و غور و تدقیق و به قول خود او «چون و چرا» و نرفتن زیر بار تعبّد، خاطرش را مشوّش نمود و چون جوابی به سؤالات بی‌پایان خود در سرّ خلقت و حکمت شرایع و در ظاهر تنزیل و طریقت ظاهریان نیافت؛ در حدود چهل سالگی به خاطر خوابی که در جمادی الاخر سال 437 هجری قمری در جوزجانان دید به قصد وصول به حقیقت به سفر قبله عازم گشت و با برادر کوچکتر خود ابوسعید و یک غلام هندی روانه‌ی حجاز شدند.

این سفر که هفت سال طول کشید و با برگشت به بلخ در جمادی الاخر سال 444 هجری قمری و دیدار برادر دیگرش، خواجه ابوالفتح عبدالجلیل، خاتمه یافت؛ مبدأ یک دوره‌ی جدید زندگانی اوست.

در این سفر چهار بار حج کرده است. شمال شرقی، غربی، جنوب غربی و مرکز ایران و ممالک و بلاد ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیره العرب، مصر، قیروان

نماص خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
در تونس، نوبه و سودان را سیاحت نموده و پس از آن که حدود سه سال در پایتخت خلفای فاطمی مصر یعنی قاهره به سر برد و پیرو مذهب اسماعیلیه و طریقت فاطمیان شد به قصد ترویج آن مذهب و نشر دعوت فاطمی در خراسان به وطن خویش بازگشت.

او درجات سیر باطنیه را طی کرد. از مراتب مستجیب، مأذون و داعی بالاتر رفته به مقام حجّتی رسید و به عنوان یکی از حجّت‌های دوازده گانه فاطمیان از طرف امام فاطمی آن زمان «ابوتمیم معدّبن علی المستنصر بالله» تعیین شد و به این مأموریت یعنی دعوت مردم به طریقت اسماعیلیه و بیعت فاطمیان در ممالک وسیع خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان و به قول خودش، شبانی رمه‌ی متابعان دین حق به ایران برگشت تا طبق دستور خداوند روزگار خویش، نوشته‌ی الهی را که در آفاق و انفس است به پیروان خاندان حق، بنمایاند.

او در این سفر مانند حکیم دانشمندی، یادداشتهای علمی و تاریخی مفید برمی‌داشت. شهرها، روستاها، مساجد، آثار تاریخی و غیره را خود، اندازه می‌گرفت و ثبت می‌کرد.

تفضیل مسافرت حج و مصر، موضوع کتاب سفرنامه‌ی اوست که به قول خودش، شرح مسافرتی به طول دو هزار و دویست فرسنگ می‌باشد. در آغاز سفرنامه هم قصد خود را به سفر دیگری به جانب مشرق اظهار می‌کند و وعده می‌دهد که سفرنامه‌ی آن مسافرت را نیز بعدها، ضمیمه‌ی این سفرنامه، بنماید ولی معلوم نیست که این قصد به عمل درآمده یا نه؟

او پس از مراجعت از مصر و حجاز به وطن خود، زهد و ترک دنیا و عبادت اختیار کرد و در خفا با شوق و همت تام به نشر دعوت فاطمیان مشغول شد. داعیان و مأذونان به اطراف می‌فرستاد و به ترویج مذهب شیعه‌ی اسماعیلیه می‌پرداخت.

به خاطر پیشرفت در این کار و به دلیل مباحثات با علمای اهل سنت، کم کم دشمنانش زیاد شدند و به سبب دشمنی علما و غوغای عوام و هجوم

آنها بر ضد او، امرای سلجوقی درصدد ازارش بر آمده؛ وی را تبعید کردند.

او آواره شد و مردم خراسان از خویش و بیگانه از او دوری جستند. از بعضی اشعارش فهمیده می‌شود که شورشی علیه او برپاشده به خانه اش هجوم آورده و شاید خرابش کرده‌اند.

سرانجام به قول خودش، هجرت کرد که این معنی بارها در اشعارش تکرار شده است.

به مازندران پناه برد شاید به دلیل این که امرای گرگان و اسپهبدان طبرستان، شیعی مذهب بودند. وی نیز مانند سلف خود فردوسی بدان دیار برای جلب حمایت بزرگان آن سامان روی آورد.

معلوم نیست که ناصر خسرو چه مدت در طبرستان بوده است در هر حال بنا به سخن بعضی بعد از آنجا به نیشابور و سرانجام به سمنگان یا به قول مشهور به یمگان در خاک بدخشان پناه برد که به قول قزوینی در «آثار البلاد» شهری حصین در میان کوه‌ها بود که احدی را به واسطه‌ی صعوبت راه‌های آن، قدرت تسخیرش نبوده است.

او تا پایان عمر در این قصبه مستقر شده و به اداره‌ی کار دعوت فاطمی در خراسان مشغول گشت. وی در یکی از قصایدش از پانزده سال ماندن در یمگان سخن می‌گوید که نشان از توقف طولانی وی در آن جا دارد.

و سرانجام آن طور که معروف است بعد از سال 460 هجری و به روایتی در سال 481 هجری قمری در همان‌جا، رخت از این جهان برپسته و دفن شده است. مدفنش، مدت‌ها معروف بوده و به قول بعضی سیاحان، هنوز هم در آن جا، مردم، قبر ناصر خسرو را نشان می‌دهند.

عجب آن که از تأثیر دعوت آن حکیم سخنور و صاحب نفس، هنوز در خود بدخشان و نواحی مجاور آن خطّه و در خوقند، قراتکین، ساری قول، و خان و یاسین و همچنین در یکی از نواحی بلخ و در درّه‌های جلال آباد و کمار و ظاهراً در بخارای قدیم نیز اسماعیلیه وجود دارند و شاید امروز وجود

سال پنجم -

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
جماعت اسماعیلیه در اطراف نیشابور، ارتباطی با تعلیمات آن حکیم داشته باشد.

ب: اشخاص معروف در آثار ناصر خسرو: ناصر خسرو خود را در عهدش در کتاب بی‌نظیر و یگانه می‌دانسته است چنان که خود را در نظم عربی با جریر، بحتری و حسّان و در نظم فارسی با رودکی و عنصری برابر می‌شمارد.

او در تألیفات و اشعارش از خیلی از حکما، علما، ادبا و شعرا نام می‌برد که بعضی از آنان را خود ندیده و برخی را نظیر قطران، شخصاً ملاقات کرده است از آن جمله از سلاطین و امرا، گذشته از پادشاهان قدیم مانند ساسانیان، فراعنه و غیره، از یعقوب لیث صفّاری، سلطان محمود و مسعود غزنوی، ابراهیم بن سیمجور، ابوصالح جیل جیلان جستان بن ابراهیم، مرزبان دیلم، ابومنصور و هسودان بن مجّده، پادشاه آذربایجان، ابونصر احمد نصرالدوله امیر اخلاط و قسمتی از آسیای صغیر، پسر ابوکالنجار دیلمی، خلف بن احمد و همچنین از طغرل چغری سلجوقی نام می‌برد.

از حکما یحیی نحوی، مجّبن زکریای رازی، ایرانشهری، ابویعقوب سکزی، ابن سینا و خیلی از حکمای یونانی؛ از صوفیه از بایزید بسطامی، ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم، همشهری خود و از شعرای عرب از بحتری، نابغه، جریر، حسّان و ابوالعلاّی معری و از شعرای فارسی زبان از رودکی، اهوازی، عنصری، دقیقی، منجیک، قطران و کسای می‌روزی نام می‌برد بخصوص بیشتر از همه از کسای می‌روزی سخن می‌راند و با او مفاخره و مباحثات می‌کند که شاید دلیلش، شیعه بودن کسای باشد.

عجب است که او از فردوسی نامی نمی‌برد و نشانی در آثار کتبی وی از اطلاعش بر شاهنامه دیده نمی‌شود با آن که هر دو به شاعر خرد بودن، شهره‌اند.

پژوهشنامه تربیتی

در این پژوهش از روش توصیفی با جستجوی کتابخانه‌ای در آثار ناصر خسرو بخصوص دیوان اشعارش، استفاده کرده‌ام تا واژه‌هایی همچون خردمند، عاقل، صاحب‌خرد، پرخرد، مشتقات و هم‌خانواده‌های آنها را بیابم و با توجه به ویژگی‌های مشترک، دسته‌بندی نمایم. نگارنده علاوه بر آوردن و ذکر این ابیات در مواردی که شاعران معاصر، پیش یا بعد از ناصر خسرو در این موضوع، داد سخن داده‌اند؛ نمونه‌هایی از اشعار آنها را نیز بیان کرده‌ام.

یافته‌ها

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد:
1- خردمند و دنیا: به نظر سعدی، حسادت و ویژگی بعضی از دوستان دنیایی است:
مراستاد را گفتم: ای پرخرد! فلان یار بر من حسد می‌برد.¹
ناصر خسرو، میوه‌ی درخت این جهان را انسان هوشیار و خارش را بی‌خرد می‌داند:
نبینی بر درخت این جهان، بار مگره‌شیار مرد، ای مرد هشیار!
درخت این جهان را سوی دانا خردمند است بار و بی‌خرد، خار.²
و جهان گردان را پدیده آورنده‌ی همه می‌داند ولی از تفاوت خود با او حیران است:
گر تو ی ای چرخ گردان! مادرم چون نه ای تو دیگر و من دیگرم
ای خردمندان! که باشد درجهان با چنین بدمهر مادر، داورم؟³
او تذکر می‌دهد: ای خرد پیشه! از این جهان، حذر کن که همچون دیوی بی‌تشخیص و تمیز، به دیگران نیکی نمی‌رساند و با کمند دانش به کمک زنجیر خرد، آن را اسیر و گرفتار خود کن:
ای خرد پیشه! حذر دار از جهان گر بهوشی
پند حجت کار بند

نصیر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
 این یکی دیوست بی تمیز و هوش خیر کی بیند
 ز بی هش هوشمند؟
 تازیان بیندیش دایم هوشیار گاه بر شبدیز
 و گاهی برسمنند.
 گر بخواهی بستن این بیهوش را از خرد کن
 قید وزدانش کمند.⁴
 وی گردش آسمان را بهترین دلیل برفنا و نابودی
 آن برای هر هوشمندی می‌داند:
 گشتن آن چرخ پس ای هوشمند! نیک دلیل است
 ترا بر فناش.⁵
 به نظر او، عقاب دنیا کاری جز شکار مردم ندارد:
 جز شکار مردم، ای هوشیار پور! نیست چیزی
 کاراین پزان عقاب.⁶
 و این جهان چون اژدهایی است که خرد، پادزهر
 سمّ این اژدهای زشت و قوی می‌باشد:
 این عالم، اژدهاست وزایزد ترا خرد پادزهر
 زهر این قوی و منکر اژدهاست
 پادزهر اژدهاست خرد سوي هوشیار درخورد مکر نیست
 نه نیز از در دهاست.⁷
 سفارش می‌کند که اگر هوشمندی؛ از این نهنگ
 عظیم دنیا پرهیز. همان طور که هوشنگ پیشدادی
 باهوش و خرد، سر بر آسمان رساند؛ تو هم با
 استفاده از عقلت به حکومت و عظمت خواهی رسید:
 گرت هوش است و سنگ دارحذر ای خردمند! ازین
 عظیم نهنگ
 هوش و سنگت بردبه گردون سر که بدین یافت
 سروری، هوشنگ
 برکشد هوش مرد را از چاه گاه بخشدش و مسند
 و اورنگ
 و گرش تخت و گه نبود رواست بهتر از تخت و گه
 بود هش و هنگ.⁸

پژوهشنامه تربیتی

و اگر می‌توانی حرکت آن را بشنوی، با چشمان
بینا به گذران جهان بنگر:
ای خردمند! نگه کن که جهان برگذراست
چشم بیناست همانا اگرت گوش

کر است.⁹

و با تأکید بر حذر از دنیا می‌گوید: همچون
گروهی نا آگاه به آن دل نبند زیرا با عقل از
دریای جهان، گوهر می‌توان به دست آورد و از درخت
آن، می‌شود میوه‌ی شیرین چید:
ای خردمند! اگر مستان آگاه نی‌اند
تو از این جای حذر گیر که

جای حذرست

به خرد خویشتن از آتش و اغلال بخر
گرچه این خر رمه از علم و خرد

بی خبرست

به خردگوهرگردد که جهان چودریاست
به خردمیوه شودخوش که جهان چون

شجرست.¹⁰

هیچ خردمندی نباید خودش را به انبار خوش
ظاهر دلبستگی‌های دنیایی، مشغول کند:
خردمند! چه مشغولی بدین انبار بی‌حاصل؟
که این انبارت ازکشکین چواز

حلوا بینبارد.¹¹

می‌گوید: هوشیارا! فکر می‌کنی این آسیای
گردان دنیا، کی از حرکت باز خواهد ایستاد؟
ای خردمند! پس گمان تو چیست
کاین دوان آسیا کی آساید؟¹²

به نظر ناصر خسرو، این جهان فرومایه، موجود
بی‌وفایی است که به عهد و پیمان‌ش عمل نمی‌کند و
هیچ انسان خردمندی نباید برای پر کردن شکم، زیر
بار مشکلات، پشت خم نماید:
مرد خرد همچو خر ز بهر شکم پشت نباید که زیر
بار کند.

سفله جهان بی‌وفاست ای بخرد!
وفا قرار کند؟¹³

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
معامله با جهان، در نهایت به ضرر خردمندان

است:

ای بخرد! با جهان مکن ستد و داد
کو بستاند ز تو کلند به سوزن.¹⁴

در مقابل پنبه‌ی بی ارزش دنیا، درست نیست که
زیبایی و ارج خود را از بین ببریم:
پنبه‌ی او را به چه دادی بدل ای بخرد!
غالیه و غار خویش؟¹⁵

نباید در مقابل آن همه وعده‌های خوب دنیا،
به این نعمت پوسیده و بی‌ارزش قانع شد:
زان همه وعده‌ی نیکو به چه خرسند شدی ای
خردمند! بدین نعمت پوسیده‌ی غاب.¹⁶

رفتن به دنبال دنیای پست و فرومایه، مانند
حرکت تشنه به سوی سرابی فریبنده، بی‌فایده است:
ای خردمند! چه تازی سپس سفله جهان
همچو تشنه سپس خشک و

فریبنده سراب.¹⁷

از نظر ناصر خسرو، خردمندان، میوه‌های
خوشمزه و معطر درخت این جهان هستند:
ای خردمند! گمان بر که جهان خوب درختی است
که برو اهل خرد، خوش مزه و

بوی ثمارند.¹⁸

او به خردمند تذکر می‌دهد که در این جهان،
در جستجوی دلیل و برهان باشد:
جهان خواری نوردست ای خردمند!
نگه کن تا
پدید آیدت برهان.¹⁹

بهترین گواه بر فنا‌ی جهان، حرکت اوست:
ای مرد خرد! بر فنا‌ی عالم
راست تر گوا نیست.²⁰

پژوهشنامه تربیتی

و سرانجام اعلام می‌کند که باید هر خردمندی از گذشتن سریع بهار و تابستان اندیشه کند: با خویشتن شمار کن ای هوشیارپیر! تا برتو نو بهار چه مایه گذشت وتیز.²¹

2- خردمند و سخن:

ناصرخسرو بر پذیرفتن سخن خوب از پدر پیر به وسیله ی پسر هوشیار و مهربان تأکید می‌کند: گرت هوش است و دل ز پیر پدر سخنی خوب، گوش دار، ای پور!²² خودش را قبله ی عاقلان می‌داند که باید به آنها با سخنانش پند بدهد: پند ده ای حجت زمین خراسان! مرعقلا را که قبله ی عقلایی.²³ به نظر او هر مثالی برای خردمندان، کافی و قابل درك است:

من این سخن که بگفتم ترا نیکومثل است مثل بسنده بود هوشیارمردان را.²⁴ به نظر او، هیچ هوشیاری، فریفته ی گفتار مستانه نمی‌شود و برای او ارزشی قائل نمی‌گردد: نگرده به گفتار مستانه غره کسی کو دل و جان هشیار دارد برآتش زنش ای خردمند! زیرا که هوشیار مرمست راخوار دارد.²⁵ و توصیه می‌کند: ای خردمند! بذر سخن را در دل شنوندگان بکار: زی اهل خرد، تخم سخن، حکمت و علم است در خاک دل، ای مرد خرد! تخم سخن بکار.²⁶

و ادامه می‌دهد: ای هوشیار! با خواندن شعر ناصر خسرو آن را یاد بگیر چون شعر او، شیرین کننده ی دل و تقویت کننده ی جان است: شعر حجت را بخوان ای هوشیار و یاد بگیر شعر او در دل ترا شهدست و اندر لب لبین.²⁷

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
عقل، پادشاه بدن خود است و اندیشه و سخن
در خدمت اویند. دلیل عزت او نزد امیر، خرد
اوست.

قلم سلاحش و دلیل پسرش می باشد. سخن، پرچم
سپاه خرد است زیرا سخن و خرد درکنار هم، باعث
عزت و احترام هر عاقلی می شود:
تو پادشاه تن خویشی، ای بهوش! و ترا
تمیز و خاطر و اندیشه و سخن

خدمت

تو ای پسر! ز خرد سوی میر محتشمی
اگر چه میر سوی عام خلق،

محتشمست

قلم سلاح و حجت به پیش تو سپرت
خرد ترا سپهت و سخن ترا

علمست

سخن رسول دل و جان توست اگر خوبست
خبر دهد عقلا را که جان

محترمست

بهم شود به زبان برت لفظ با معنی
اگرت جان سخن گوی با خرد

بهم است.²⁸

و سرانجام شعرش را که بهترین نثارهاست،
تقدیم خردمندان می کند:
خردمندا! ترا شعرم نثارت
بهست از هنرنثاری.²⁹

3-: خردمند و عمل:

ناصر خسرو اسب خرد را مفید می داند و معتقد
است که هر دارندهی خردی به حال دیگران سودمند
می باشد:

سودمندا است سمند ای خردمند و لیک
سودش آن راست سوی من که مروراست

سمند.³⁰

و توصیه می کند: ای خردمند! هر نوشته ات باید
آکنده از علم و عمل باشد:

پژوهشنامه تربیتی

نامه ای کن به خط طاعت خویش علم عنوانش و
نقطه ها تکبیر
نامه ات از علم باید وز عمل ای خردمند!
زی علیم خبیر.³¹
هر انسان عاقلی لازم است که با عمل، پرده از
چهره ی سخنان بر دارد:
قول چون روی برد زیر نقاب، ای بخرد! به عمل
باید از این روی گشادنت نقاب.³²
او خردمند را از پیمودن راه ظلم و ستم باز
می دارد:
ره هنجار ستمگر همه زشت است ای خردمند! مرو
بر ره و هنجارش.³³
هیچ عاقلی، رفتار بد را خوب نمی انگارد:
تو همانا که نه هشیار سری ورنی چون که فعل
بد را زشت نینگاری.³⁴
او معتقد است جان و روح را به این دلیل نزد
انسان فرستاده اند تا پرورشش دهد:
فرمان روان جان و روان زی توفرستاد
تا پروریش ای بخرد! جان و
روان را.³⁵

4- خردمند و خدا:

ناصر خسرو به خردمندان توصیه می کند که خدا
را با علاقه و میل بپرستند:
چرا آن راکه ت اوکرد این بلند ایوان به طوع و
رغبت ای هشیار! نپرستی؟³⁶
و می گوید: اگر خردمندی، آنچه راکه خدا می
خواهد از دنیا به دست بیاور:
خردمندا! مراد ایزد از دنیا به حاصل کن
مراد او تو خوددانی چه چیزست ارخردمندی.³⁷
او شرط بهره بردن از یاری و کمک خدا را،
یاری کردن به دین خدا می داند:
نصرت به دین کن ای بخرد مرخدای را
گر بایدت که بهره بیابی
زنصرتش.³⁸

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد

5- خردمند و نفس: انوری با مخاطب قرار دادن عقل، درباره‌ی لقمان روزگار از او می‌پرسد و سرانجام خودش را لقمان زمانه می‌داند: با عقل پرس پرسان گفتم که درثنا آن راکه هست زبده اعیان روزگار لقمان روزگارش خوانم چه گفت؟ گفت جزانوری که زبید لقمان روزگار.³⁹ و سعدی خطاب به هوشیاران، ظرفیت وجودی آنان را محدود می‌داند: تو خود را گمان برده‌ای پر خرد انایی که پرشد دگر چون برد.⁴⁰ و ناصر خسرو می‌گوید: در درون این بدن بدرفتار تو، شیطان عظیم نفست قرار دارد: به قرطه اندر ترا زین بدکنش تن یکی دیوعظیم است ای خردمند!⁴¹ او تذکر می‌دهد که: ای انسان هشیار هنربین! هیچ وقت سوار بر اسب هوا و هوس به جولان نپرداز: از بهر چه، ای پیر هشیوار هنربین براسپ هوا کرد دلت بار دگرزین؟⁴² به سراغ بدی‌ها و ناشایست‌ها نرو اگر می‌خواهی که دچار آنها نشوی. چون همه‌ی داشته‌هایت در این جهان کاملاً از تو سلب می‌شوند و سپس ترا به مسلخ مرگ می‌برند: برمکش ناچخ و بر سرت مگردانش گر نخواهی که رسد بر سر تو ناچخ که بر آنجای که پیوسته همی خواهی ای خردمند! ترا بئل و نه آرخ؟! این جهان مسلخ گرمابه‌ی مرگ آمد هر چه داری بنهی پاک در این مسلخ.⁴³

6- خردمند و خطا:

ناصر خسرو خطاب به خردمند چنین می‌گوید: ای خردمند! عدم انجام عبادت، کار حیوانات است اگر تو از عبادت نکردن، ننگ نداری، من شرم دارم: بی‌طاعتی، ای مرد خرد! کار ستوراست

عارست مرا زین خوداگر نیست

ترا عار. 44

او از خردمند می خواهد فریفته ی اغوای ابلیس
نگردد:

ای خردمند! مشو غره بدانک ابلیس
یاد کرده ست به خلق اندر

شادروان. 45

و تذکر می دهد که خطا اگر هزار تا هم باشد
غلط و اشتباه است؛ نباید چنین دلایل نابجایی
بیاوری:

گر هزارست خطا، ای بخرد! جمله خطاست
چند ازین حجت بی مغز تو، ای

بیهده چند؟ 46

7-: خردمند و نادان :

مسعود سعد سلمان، شمشیر پادشاه را از جنس
عقل می داند که همیشه بر سر دشمنان نادان، فرو
می آید :

هست حسامت همیشه بر سراعدا گویی کز عقل
کرده اند حسامت. 47

ناصر خسرو معتقد است سخن گفتن از خاندان
پیامبر با نادان فایده ای ندارد :

با سبکساران از آل مصطفی چیزی مگو
زان که این جهال خود بی ابر می

باران کنند. 48

به نظر او شراب جهل، مردم را مست و بیهوش
می کند و انسان هشیار باید از انجام رفتارهای

این چنین مردمی بپرهیزد :
از نبید جهل چون مستان بیهوشند خلق

توکه هشیاری مکن کاری که آن
مستان کنند. 49

وی خودش راهم ردیف نادانان نمی داند :
ای خردمندی که نامم بشنوی زین خران گر

هوشیاری مشمرم
وز محال عام نادان همچو روز پاک دان هم

بستر وهم چادرم. 50

ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
افراد ناآگاه و بی بصیرت، هیچ وقت شایسته حضور در بهشت نیستند از آنها باید دوری کرد:
ای هوشیار مرد! چه گویی که این گروه هرگز سزای جنّت و فردوس و کوثرند؟
از راه این نفایه رمه‌ی کور و کربتاب زیراکه این رمه همه هم کور و هم کردند.⁵¹

8-: خردمند و علم:

به نظر مسعود سعد، زیرکی و هوشیاری ممدوح مانند روشنی چشم، ارزشمند و مؤثر است:
ای عقل رادهای تو چون دیده را فروغ
ای فضل را ذکای تو چون دیده

را ضیا⁵²

ناصر خسرو می‌گوید: ای خردمند! علم زندگی بخش وجود توست، شایسته است که به جستجویش پردازی:

علم، جان جان توست ای هشیار!

گر بجویی جان جان را،

درخورست.⁵³

مهمترین فرد نزد هوشیار، آگاه ترین و خردمندترین آنهاست:

ای خردمند و هنرپیشه و بیدار و بصیر

کیست از خلق به نزدیک تو،

هشیار و خطیر.⁵⁴

9-: خردمند و جاودانگی:

به نظر ناصر خسرو، آرزوی هر کسی جاودانگی و

حکومت است هر چند از دیدگاه عقل، رسیدن به این

آرزو، محال می‌باشد:

هر چند رحمت است خرد بر تو از خدایی

بر هر که بد کند خرد هم خرد

بلاست

ملك و بقاست كام تو وين هردو كام را
اندردو عالم ای بخرد! عقل

کیمیاست. 55

از دیدگاه عقل، عامّة مردم همچون ستوران،
فانی هستند و فقط خردمند جاودانه است :
عامّه ستورست و فانی است ستور ای که خردمند
مرد مست ازلی؟⁵⁶

10- خردمند و قرآن:

ناصر خسرو، قرآن را آکنده از مثالها و
حکایت‌هایی برای خردمند می‌داند:
نیست آگاهیت که پرمثل است ای خردمند! سربه
سر تنزیل.⁵⁷

11- خردمند و عزّت:

از نظر ناصر خسرو، همان طور که جان هر
خردمندی عزیز و محترم است، وجود او هم گرامی و
شریف می‌باشد:

جان مرا گرسوی تو جانت عزیزست
سوی من، ای هوشیار! خوار

مپندار. 58

12- خردمند و دین:

ناصر خسرو خطاب به خردمندان توصیه می‌کند
که برای حفظ دین از گروه های میمون نما دوری
کنند:

تو ای عاقل! اردینت باید همی
این لشکر بوزنه. 59

نتیجه گیری

میزان کاربرد عقل و خرد در دیوان اشعار ناصر خسرو:

او خرد و مشتقات آن را در چهار صد بیت و عقل و ترکیباتش را در حدود دویست بار در دیوان ده هزار بیتی‌اش به کار برده است. هر چند عده‌ای خرد را در اشعار او دارای بار ارزشی می‌دانند و عقل را با بار فلسفی و دینی مطرح می‌کنند؛ به نظر نگارنده، این تفاوت در کلّ دیوان، آن قدرها محسوس و ظاهر نیست که بشود به چنین قضاوتی دست یازید.

حدود هفتاد بار، عقل و خرد در مواردی متفاوت با فلك، آسمان و روزگار نرد رقابت می‌بازند و در کنار آنها خودی می‌نمایانند. در بیش از پنجاه و پنج بیت، صاحبان عقل و خرد، منادای ناصر خسرو قرار می‌گیرند تا حرف‌های مگوش را بر آنها عرضه بدارد و سفره‌ی پند و وعظش را برای آنها، پهن کند.

چهل بار سخن و کلام را اعمّ از منثور و منظوم با تمامی تأثیرات لفظی و معنوی با عقل و خرد توأم کرده و درست برابر با همین تعداد، پریشانی و بی‌خردی را برادر همخون یکدیگر می‌خواند که دست در دست هم به حضيض ذلت، رهسپار می‌شوند.

در بیش از سی و پنج مورد، دین را بدون عقل و خرد پذیرفتنی نمی‌داند و لبّ دین را عقل و خرد می‌شمارد و توصیه می‌کند که عمل بر راه خرد، ضامن سعادت دنیایی و اخروی است.

بعد از آن با ترازوی خرد به داوری می‌نشیند تا بفهماند که جان و خرد همزاد و همراه با یکدیگر، ارائه دهندگی زندگی بهترند بخصوص اگر کسب علم و دانش، یار و یاور عقل و خرد شوند؛ عامل برتری انسان بر دیگر آفریدگان می‌گردند و مایه‌ی زیبایی و افتخار بنی آدم بر غیر آدم محسوب می‌شوند.

پژوهشنامه تربیتی

حدود بیست بار، خردمند و بی خرد را در بیت‌هایی با هم و در کنار هم قرار داده است تا ثابت کند که فقط خرد می‌تواند هدایتگر انسان‌ها شود.

بعد از آن، هیجده بار بی‌خردان را مخاطب قرار می‌دهد تا به آنها بگوید که خرد با بدن میانه‌ای ندارد و تعلقات شدید جسمی بر خرد مؤثرند و خرد خود پالاینده‌ی جان از معصیت و گناه است به طوری که عقل، چهارده بار عاقبت‌نگرانه تأکید می‌کند بر این که صاحبش در برگزیدن خیر یا شر، صاحب اختیار می‌باشد.

با ذکر حدود ده بیت در جاهای مختلف، عقل و خرد را نگهبان وجود آدمی، می‌داند به شرطی که با راستی توأم گردد؛ طمع را کنار بگذارد و خدا را در نظر داشته باشد تا سرانجام اعلام کند که این گوهر والا و شریف یعنی خرد، رسول خدا بر انسان است که باید بر داشتنش شکر کرد و در برابر نداشته‌های دیگر، صبور و بردبار بود.

در سه جا، یادآوری می‌کند که خرد با جوانی کمتر سازگار است. خرد همچون جوهری واقعی به تأویل آیات و احادیث می‌پردازد؛ با هزل میانه‌ای ندارد و بازکننده‌ی گره مشکلات است.

خرد به یاری قلم، محجوبانه می‌نویسد؛ از خنده می‌پرهیزد و با قرآن ارتباط برقرار می‌کند. خرد نخستین موجود جهان آفرینش است که به رازداری خلقت می‌پردازد. هر چند با ظلم و ستم، ستیزه‌ها دارد؛ گریه و پیری را بر خنده و جوانی ترجیح می‌دهد.

یادداشت‌ها

- 1- سعدی- (1359) - بوستان- تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی - انتشارات خوارزمی- تهران- چاپ اول- ص 256.
- 2- ناصر خسرو - (1370) - دیوان- تصحیح مجتبی مینوی و محقق- انتشارات دانشگاه تهران- چاپ چهارم- قصیده 9- ابیات 2و1.
- 3- همان- قصیده 226 - ابیات 1و2.
- 4- همان- قصیده 207- ابیات 34.
- 5- همان- قصیده 200- بیت 34.
- 6- همان- قصیده 193- بیت 6.
- 7- همان- قصیده 186- ابیات 22و23.
- 8- همان- قصیده 176- ابیات 15-12.
- 9- همان- قصیده 148- بیت 1.
- 10- همان- قصیده 148- ابیات 10-8.
- 11- همان - قصیده 93- بیت 3.
- 12- همان- قصیده 105- بیت 9.
- 13- همان- قصیده 92- ابیات 3و4.
- 14- همان- قصیده 78- بیت 6.
- 15- همان- قصیده 81- بیت 5.
- 16- همان- قصیده 86- بیت 16.
- 17- همان- قصیده 86- بیت 24.
- 18- همان- قصیده 66- بیت 6.
- 19- همان- قصیده 48- بیت 16.
- 20- همان- قصیده 51- بیت 12.
- 21- همان - قصیده 46- بیت 1.
- 22- همان- قصیده 36- بیت 23.
- 23- همان- قصیده 42- بیت 52.
- 24- همان- قصیده 52- بیت 42.
- 25- همان- قصیده 179- بیت 45.
- 26- همان- قصیده 180- بیت 11.
- 27- همان- قصیده 123- بیت 45.

- 28- همان - قصیده 192- ابیات 20-16.
- 29- همان - قصیده 240- بیت 49.
- 30- همان- قصیده 190- بیت16.
- 31- همان- قصیده 91- ابیات27و 28.
- 32- همان- قصیده 86- بیت33.
- 33- همان- قصیده 54- بیت20.
- 34- همان- قصیده 35- بیت3.
- 35- همان - ملحقّات - قصیده 4- بیت8.
- 36- همان- قصیده 178- بیت24.
- 37- همان - قصیده 158- بیت 14.
- 38- همان- قصیده 82- بیت 39.
- 39- انوری ابیوردی-(1372) - دیوان - به اهتمام
مدّرس رضوی - انتشارات علمی و فرهنگی - تهران
- چاپ چهارم - ص 174 - ابیات 6و7.
- 40- سعدی - همان - ص 56.
- 41- ناصر خسرو - دیوان- قصیده 84- بیت 17.
- 42- همان - قصیده 246- بیت 1.
- 43- همان- قصیده 227- ابیات 9-11.
- 44- همان- قصیده 76- بیت 46.
- 45- همان -قصیده 194- بیت 32.
- 46- همان- قصیده 190- بیت 8.
- 47- مسعود سعد-(1362) - دیوان - تصحیح رشید
یاسمی- انتشارات امیر کبیر - تهران - چاپ دوم
- ص 65- بیت 6.
- 48- ناصر خسرو- دیوان- قصیده 68- بیت 19.
- 49- همان- قصیده 68- بیت 17.
- 50- همان - قصیده 226- ابیات 27و 28.
- 51- همان- قصیده 201- ابیات 43 و 44.
- 52- مسعود سعد - همان - ص 3 - بیت 3.
- 53- همان- قصیده 16- بیت 9.
- 54- همان- قصیده 102- بیت 1.
- 55- همان- قصیده 186- ابیات 25- 22.
- 56- همان- قصیده 135- بیت 39.

نصیر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد

- 57- همان- قصیده 55- بیت 10.
- 58- همان- قصیده 121- بیت 48.
- 59- همان- قصیده 57- بیت 7.

کتابنامه

- انوری ابیوردی، (1372)، دیوان، به اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ چهارم.
- درگاهی محمود، (1378). سرود بیداری، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ اول.
- دزفولیان کاظم، (1375). دُرّ لفظ دري (شرح سی قصیده)، انتخاب و شرح کاظم دزفولیان، تهران، انتشارات طلایه، چاپ اول.
- دشتی علی، (1379). تصویری از ناصر خسرو، به کوشش مهدی ماخوژی، انتشارات قلم آشنا، تهران، چاپ دوم.
- زرّین کوب عبدالحسین، (1362). با کاروان حلّه، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ پنجم.
- سعدی، (1359). بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ اول، ص 256.
- طاهری مبارکه غلام مجّذ، (1375). سلام باد بر خرد، انتشارات نقش جهان، تهران - چاپ اول.
- فروزانفر بدیع الزّمان، (1323). سخن و سخنوران، کتاب فروشی زوّار، تهران، - چاپ دوم.
- مسعود سعد، (1362). دیوان، تصحیح رشید یاسمی، انتشارات امیر کبیر، تهران - چاپ دوم، ص 65، بیت 6.
- ناصر خسرو، (1363). جامع الحکمتین، به تصحیح هنری کربین و مجّذ معین، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- ناصر خسرو، (1370). دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ناصر خسرو، (1375). دیوان اشعار تنظیم جهانگیر منصور با مقدمه سید حسن تقی زاده، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- ناصر خسرو، (1341). زادالمسافرین، چاپ برلین. سال پنجم -

- ناصر خسرو و مخاطب قرار دادن صاحبان خرد
- ناصر خسرو، (1380). گشایش و رهایش، به تصحیح سعید نفیسی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول.
 - هانس برگر آلیس سی، (1380). ناصر خسرو، لعل بدخشان، ترجمه فریدون بدره ای - انتشارات فرزانه، تهران، چاپ اول.
 - یادنامه ناصر خسرو، (1355). انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، چاپ اول.